سخنرانی مسجد جامع اصفهان - جلسه 10

صل اللهم علي التجلي الاعظم و كمال بهائك الاقدم شجره الطور و الكتاب المسطور و النور علي النور في طخياء الديجور

از همان اول متوسل به امام زمان7 شديم، دل‌هايتان را به ساحت ولايت حضرتش متوجه كنيد. اين عباراتي كه خواندم همه راجع به آن بزرگوار است و از مختصات او است.

علم الهدي و مجلي العمي و نور ابصار الوري و سبب المتصل بين الارض و السماء و بابك الذي منه يوتي الذي يملا الارض قسطا و عدلا كما ملئت ظلما و جورا.

شب جمعه و فردا، مهمان امام زمان7 هستيم و امشب و فردا متعلق به حضرت است، بايد عرض ادب و تجليل شما نسبت به حضرت، و شعار مذهبي كه ميدهيد، به نسبت شب‌هاي گذشته ممتاز باشد، يعني وقتي بلند شديد، اولا به دل متوجه به حضرت شويد، حضرت را جلوي روي خودتان ببينيد و ادب را به باطن و ظاهر رعايت كنيد و بعد هم شعاري كه ميدهيد و صلوات‌هایی كه خواهيد فرستاد، به نسبت شب‌هاي گذشته بايد امتياز داشته باشد.

سيدنا و مولانا و امامنا و هادينا بالحق القائم بامره و لعنه الله علي اعدائهم ابد الابدين و دهر الداهرين

اين صلوات‌هاي شما خوب بود و همين الان در فكرم القاء شد، پيش از خواندن آيه و ذكر مطلب، دو سه تا شعر از زبان شما بخوانم. پا شديد، رو به حضرت ايستاديد، حضرت را جلوی خودتان ديديد و عرض ادب و ارادت كرديد، زبان حالي داريد، من آن زبان حال را در طي چند شعر بگويم، هركس دلش با مضمون اين شعرها موافق است، گريه كند.

اي در تو مقصد و مقصود ما

يابن العسكري7،

اي در تو مقصد و مقصود ما   وي رخ تو شاهد و مشهود ما

مولا جان،

نقد غمت مايه هر شادي   بندگيت به ز هر آزادي

اي مولا،

نيست كسي جز تو مددكار ما   مونس ما، ياور ما، يار ما

اگر غير از امام زمان7 كسي را داريد، اين شعر را قبول نكنيد.

مولا جان،

خيز و شب منتظران روز كن

آقا جان، جان‌ها به لب رسيده است.

خيز و شب منتظران روز كن   طبع جهان را طرب افروز كن

لب بگشا تا همه شكر خورند

تو بيا برو منبر. آن لب‌هاي شكر بار را باز كن، تا پاي منبر تو بنشينيم، تو بيا برو توي محراب بايست، تا پشت سر تو نماز بخوانيم.

لب بگشا تا همه شكر خورند   ز آب دهانت رطب تر خورند

ما همه موريم سليمان تو باش   ما همه جسميم بيا جان تو باش

اين دو تا شعر آخر را همه شما بلديد، چون بلديد ميخوانم، دلم ميخواهد هركس حال دارد، اشك بريزد.

ما همه موريم سليمان تو باش ما همه جسميم بيا جان تو باش

آقاجانم،

منتظران را به لب آمد نفس   اي ز تو فرياد به فرياد رس

يك اكسيري خدا خلق كرده است، به اين اكسير ميتوانيم انقلاب ماهيت بدهيم، هرجا اين اكسير پيدا شد، مانند اكسيري كه كيمياگران قديم ميگفتند و البته بي واقعيت صرف هم نيست و لو اين‌كه «محمد زكرياي رازي» و ديگران مانند «جابر بن حيان» و مانند جلدکی ؟؟؟ 13:20 كه اين‌ها ابوالشيمي قديم بودند، اين‌ها نخواستهاند اظهار و ابراز بدارند، و الا يك حقيقتي دارد.

كيمياگران قديم اكسيرهائي درست ميكردند، كه به مس مي زدند و مس طلا ميشد، سرب محمر را به آن ميزدند، طلاي كاني و معدني ميشد.

همين‌طور خدا يك اكسيري آفريده است كه به آن اكسير ميتوانيد ماهيات را قلب و انقلاب بدهيد، اكسيري است كه مس را طلا ميكند، اكسيري است كه سنگ خارا را لوءلوء لالا مي‌كند، اكسيري است كه ديو را حور ميكند، اكسيري است كه مرده را زنده ميكند، اكسيري است كه شاه را بنده و بنده را شاه ميكند. و اين اكسير مبدا آفرينش موجودات هم هست.

براي اهل علم يك كلمه عرض كنم.

در حديث قدسي است كه به سندهاي مختلفه نقل شده است: «كنت كنزا مخفيا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف» [1] ، خدا ميگويد: گنج پنهاني بودم، دوست داشتم كه معروف شوم، مرا بشناسند، خلق را خلق كردم تا آن‌ها مرا بشناسند.

معلوم ميشود مصدر خلقت و مبدا آفرينش و آن‌كه عامل اوليه ايجاد ممكنات است، حب و محبت خداي متعال است. حب ذات به ذات، مبدا براي ايجاد آثار شده است، حب ذات به ذات، منشا حب به آثار است و منشا و مبدا ميشود براي خلقت ممكنات، پس بذر اوليه عالم امكان، محبت است.

و در قانون زراعتي اين مطلب مسلم است، همان بذر است كه در تمام مراحل و مراتب وجودي نبات، به اطوار مختلفه و به اشكال و صور متنوعه سير ميكند. همان بذر است كه ريشه ميشود، همان بذر است كه يك قسمتش تنه درخت ميشود، همان بذر است كه شاخ و برگ و شكوفه ميشود، همان بذر است كه ميوه ميشود. وقتي‌كه بذر به بذر رسيد، سير تكاملي نبات تمام ميشود. دانه زردآلو را كه ميكاري، از يك طرفش ريشه مي‌شود، از يك طرفش تنه ميشود، تنه بالا ميآيد، شاخه پيدا ميكند، شاخه برگ و شكوفه پيدا ميكند، شكوفه ميوه ميدهد، ميوه كال است، ميرسد، وقتي‌كه رسيد، دانه زردآلو، وسط زردآلو كه پيدا شد و محكم شد، سير كمالي آن نبات تمام شده است، چون دانه به دانه رسيده است. همان‌كه مبدا بود، همان منتهي شده است، همان‌كه از آن شروع شده بود، ختم به او شده است.

اين‌ها را به گل روي طلاب و خال پهلوي لب آن‌ها عرض ميكنم، به درد شما عوام خيلي نميخورد.

دانه به دانه كه رسيد، سير تكاملي نبات تمام ميشود. اين عالم «دولابي» است، دور ميزند، همان‌كه از قوس نزول شروع كرده است، در قوس صعود به همان ميرسد، از نطفه به نطفه، از دانه به دانه، از خاك به خاك، اين يك بحث عجيبي است.

دانه بذر شجره وجود امكاني، حب خدا است، به حكم «احببت ان اعرف». سير تكاملي اين بذر آمده آمده آمده تا رسيده است به درجه حبيب‌اللهي، دانه به دانه رسيده است، سير تكامي شجره امكان تمام

شده است. چون بذر به بذر رسید، محبت الهيه به محبت حبيب اللهي رسيد. حبيب در اين‌جا، هم به معناي محب است، و هم به معناي محبوب است، لذا بعد از وجود خاتم الانبياء و سيد الاصفياء حبيب الله ابوالقاسم محمد9 عالم امكان سير كمالي ديگري ندارد، لذا سير نبوت به اين پيغمبر9 ختم شده است. اين يكي از منطق‌ها و دلائل ذوقي خاتميت حضرت خاتم الانبياء9 است. خوب همين اندازه بس است. آقايان اهل علم اجازه بدهند من حرف‌های ساده را بزنم.

بذر عالم محبت است، پيوند دهنده تمام اشياء به يكديگر محبت است، نهايت اين محبت به اسم‌هاي مختلفه ناميده ميشود. يك اسمش هم، در يك رتبه پست، جاذبه عمومي است كه «نيوتن» انگليسي قانون آن را تكميل كرد و اين مطلب را تمام كرد و به آن صورت علمي داد. اين جاذبه عمومي، همان محبت است كه در اين رتبه اسمش را جاذبه ميگذارند. محبت، منشا تركيب مركبات است، محبت، منشا پيدايش نباتات است، محبت منشا پيدايش حيوانات است، محبت منشا پيدايش انسان است، حب نر و ماده به يكديگر، مبدا براي تقارن سعدين ميشود، تقارن سعدين منشا براي ايجاد نطفه ميشود، حب علاقه رحم به نطفه، مبدا براي تكامل نطفه ميشود، تا آن نطفه بيرون ميآيد، حب پدر و مادر منشا براي تربيت طفل ميشود تا اين طفل بزرگ ميشود.

معبا و معصا و معمم به قتل اهل دل گشته مصمم

بالاي منبر شيخ رجل بزرگوار عجل جسد له خوار

توي فلان اداره، جناب موسيو مهندس، توي بازار حاج آقاي كربلائي، اين‌ها همه در نتيجه حبي است كه پدر و مادر به طفل دارند. در تمام نشات و در تمام ذرات اين عالم، حب است كه همه را به هم پيوند داده است. چون بذر محبت است، در تمام مراحل درخت امكان، محبت فرمان‌فرمائي ميكند. اين محبت، اكسير عجيبي است، اين محبت هرجا آمد، انقلاب ماهيت ميدهد، ديو را حور ميكند و ظلمت را نور ميكند.

يك مثل عاميانه بزنم: يك بچه‌اي چشم‌هايش احول، دوبين، بينيش گشاد، لب‌هايش درنه و كلفت، رنگش مثل زغال سياه، آب لبو شده، شش انگشتي هست، كچل هست، ؟؟؟ 24:20 هزار و يك عيب دارد، آب بيني و آب چشم و آب دهانش سه تايی با هم مخلوط شده است، كه وقتي ما به تركيب او نگاه ميكنم، به حال تهوع و استفراغ ميافتيم، از ديو در نظر ما بدتر است. ننه او كه محبت به او دارد، همچنان اين بچه را در بغل ميگيرد، آن‌چنان او را مي‌بوسد و مي‌ليسد، مثل ماه شب چهارده اين را به بغل ميگيرد، قربان و صدقه‌اش ميشود. اين ديو را كه در نظر ما ديو است، از ديدن او،

ما را استفراغ و تهوع ميگيرد، اين در نظر اين خانم كه مادرش است، چه چيزي او را حورالعين كرده است؟ محبت، محبت. حب مادر به بچه، اين بچه سياه سوخته را كه مثل زغال است، كچل، بد تركيب، كور، كر، شل، شش انگشتي، اين را مثل ماه به بغل ميگيرد و او را ميبوسد، در نظر او حورالعين است. چه چيزي او را حورالعين كرده است؟ محبت.

محبت، خار را و مار را و نار را نور ميكند. بچه را زير پستان مادر ميگذارند، بچه دندان در آورده است، به حكم سائق26 ؟؟؟ طبيعت كه هر موجودي را به راه خودش بكار انداخت، (قالَ رَبُّنَا الَّذي أَعْطى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدى) [2] هدايت طبيعي به راه خودش ميكند، دندانش را ميخواهد بكار بياندازد، دندان تيز است مثل نيش چاقو و سوزن، ميگذارد روي پستان مادر، فشار ميدهد، بطوريكه گاهي دندان فرو ميرود و پستان ننه خوني ميشود. حساس‌ترين عضو زن پستانش است، حساس‌ترين قسمت پستان دكمه سرش است، مثل سوزن دندان‌ها را ميگذارد روي آن و فشار ميدهد. مادرش آن قدر خوشحال ميشود كه الحمدلله، بچهام دندان در آورده است. شب، باباي بچه كه ميآيد، ميگويد: آقاي آقا مصطفي، بله، شيرينى بدهيد، ماشاءالله آقا مصطفي دندان در آورده است. راست ميگوئي؟ بله، نگاه كن. دو مرتبه سينه را ميدهد و پستان را ميگذارد در دهان بچهاش، يك دندان ديگر بگيرد.

حالا اگر همين دندان را بچه غير بگذارد، يك بچه‌اي را بگذارند پيش اين خانم كه شير بدهد، دندانش را روي پستان اين خانم كه بگذارد، بيني آن بچه را ميگيرد كه نفس او تنگ بشود و دهانش را باز كند و پستانش را رها كند و ميپراندش آن طرف.

هر دو تا بچهاند، هر دو به سائق طبيعت، دندان روي پستان نهاده‌اند، حالا آن يكي كه مينهد، مادر خوشحال است و دو مرتبه پستان را در دهانش ميكند و آن يكي ديگر كه دندان ميگذارد، ميخواهد او را بكشد. چه چيزي اين رنج را گنج و اين زحمت را رحمت و اين كلفت را الفت كرده است؟ محبت، محبت، محبت.

از محبت مسها زرين شود و از محبت تلخها شيرين شود

از محبت نار نوري ميشود و از محبت ديو حوري ميشود

از محبت مرده زنده ميشود از محبت شاه بنده ميشود

به قول شكرشكن شيراز كه ميگويد:

زهر از قبل تو نوش داروست فحش از دهن تو طيبات است

نشاط اصفهاني خودتان ميگويد:

جام كز دست نگار است چه شيرين و چه تلخ   جا كه در مجلس يار است چه بالا و چه پست

غزل خيلي خوبي گفته است:

وقت آن شد كه ز ميخانه درآيم سر مست   لب ساغر به لب و طره ساقي در دست

كف زنان نعره كنان بر دو جهان از دو جهان   پرده بر دارم، بيرون فكنم هر چه كه هست

تا كه ميرسد به اين شعر:

جام كز دست نگار است چه شيرين و چه تلخ   جا كه در مجلس يار است چه بالا و چه پست

محبت كه آمد پست را بالا ميكند، تلخ را شيرين ميكند، عرب‌ها ميگويند: «ضرب الحبيب زبيب» چوب زدن دوست مويز است، شيرين است. بچه‌ات ريشت را ميگيرد، بازی ميكند ريش را ميكشد، حالا كه ريش‌ها رفته است، گيس را ميگيرد ميكشد، درد ميآيد، اما چون بچه‌ات است، خوشحال ميشوي، باز ريشت را دست بچه‌ات ميدهي. ريش‌هايتان را خيلي دست بچه‌هايتان ندهيد.

در هر صورت اين روي محبت است، آقايان. اگر تا صبح محبت را شرح بدهم، تمام شدني نيست. و محبت درجات دارد: درجه بالای آن، درجه‌اي است كه محب خودش را نميخواهد، فقط محبوبش را ميخواهد، فقط و فقط، خودش را هم براي محبوبش ميخواهد و اين وادي عجيبي است. در محبت والدين به اولاد، يك مقدار سير كنيد، يك چيزها ميفهميد، محبت موج‌ها دارد، هر موجي از آن هم يك اثري دارد. به درجه‌اي ميرسد كه از اسم محبوبش لذت ميبرد، بچهاش رفته مهندس شده است، اين همان محمد تقي كچل است، حالا مهندس شده است، بابايش دلش ميخواهد دائما مهندس بگويند، چرا؟ چون محبت به بچهاش دارد، ميخواهد اسم بچهاش به بزرگي برده شود، دلش ميخواهد هركجا مينشيند، صحبت از آقاي مهندس كنند، از شنيدن آقاي مهندس و لفظ آقاي مهندس كيف ميكند. اين‌ها معلول چه علتي است؟ و معمول كدام عامل است؟ و مولود كدام حقيقت است؟ اين‌ها معمول عامل محبت است و مولود حقيقت محبت است، چون محبت به بچهاش دارد.

آن زليخا از سپندان تا به ؟؟؟ 34   نام جمله چيز يوسف كرده بود

همهاش ميخواهد يوسف7 بشنود، يعقوب7 همهاش دلش ميخواهد اسم يوسف7 را بشنود، درست است!

گفتم اين يك وادي خيلي مفصلي است كه اگر بخواهيم ميدان‌داري كنيم، سه چهار شب بايد اطراف آن حرف بزنم. محبت گوهر عجيبي است، محبت، محب را به محبوب ميرساند، نكته حساس اين‌جا است، اهل دل و حال، طالبان حقيقت و راه، هشيار باشيد، هشدارتان دارم ميدهم. رسيدم به آن گزك مطلب. محبت بالطبيعه محب را به محبوب ميرساند، بالطبيعه، بخواهي يا نخواهي، اگر محبت پيدا كردي.

باز يك مثالي بزنم كه خوشحال شويد: سر سفره بوقلمون‌ها را آن طرف گذاشتهاند، شما اين سر سفره هستيد. چون محبت به بوقلمون داريد، آهسته آهسته، هي نگاه ميكنيد. اين محبت فطری، اول چشم تو را متوجه ميكند، بعد خورده خورده، گردنت را به آن طرف، يواش يواش دستت را دراز ميكند، دستت ميرود براي بوقلمون، يك رانش را ميكشي و ميبري. محبت تو را به محبوبت رسانيد. حالا اگر محبت به بوقلمون نداشته باشي، پهلوي زانويت هم كه باشد، اعتنائي نميكني.

همگي ما، نه شما، بنده هم مثل شما، بلكه بيشتر از شما، همه محبت به اسكناس داريم، مخصوص اسكناس‌هاي صدي، كه از شنيدن آن الان رنگ و روي همه‌تان باز شد، همه لب‌ها به تبسم در آمد، از علماء اعلام و آيات عظام، تا بنده احقر عباد الله گوينده، همگي دوستتش ميداريد. خدا هم دوستتش ميدارد، لذا ميگويد بدهيد: (وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَه) [3] پيغمبر هم ميگويد، بدهيد، چيزي بدي نيست، همه دوستتش ميدارند. اسكناس را دوست ميداري، چون آن را دوست ميداري، عاقبت، محبت تو را به او ميرساند. يا به دو توماني، يا بيست توماني، يا پنجاه توماني، يا صد توماني. محبت يك سائق و راننده عجيبي است كه محب را به محبوبش ميرساند. «من احب حجرا حشره الله معه» [4] يك معناي طبيعي است. محبت مثل مغناطيس و آهن‌ربا است، هركجا باشد، آهن‌ها را به طرف خودش ميكشاند، چون مغناطيس محبت به آهن دارد و آهن هم محبت به مغناطيس دارد، اين دو را به هم ميرساند. و من را در اين‌جا يك راه‌هاي عجيبي است كه گفتن آن راه‌ها يك قدري براي جوان‌ها خطرناك است و الا روشن ميكردم و ميگفتم چطور ميشود به محبوب رسيد؟ به شخص اول مملكت، گداي توي بازار، ميتواند خودش را برساند، از راه محبت. محبت يك مغناطيس عجيبي است، محبت، دشمن را دوست ميكند، محبت دشمن جاني را به آدم دوست ميكند، چون محبت منشا نزديك شدن ميشود. نزديك شدن روحي، نزديك شدن روحي منشا ميشود براي نزديك شدن جسمي، نزديك شدن‌هاي جسميكه تكرر پيدا كرد، به وصال ميرساند.

آقايان، از من مي‌پرسند چه ذكري؟ چه وردي؟ چه دعائي؟ چه ختمي؟ بخوانيم كه خدمت امام زمانمان7 برسيم؟ من نميگويم دعاها را نخوانيد، بلكه بخوانيد، همه دعاهاي وارده، مخصوصا دو تا زيارت است، يكي توسل است، يكي زيارت است.

چند روز پيش به بعضي از آقايان محترم طلاب علوم دينيه كه خدا به حق محمد و آل محمد: وجود مسعود طلاب علوم دينيه را در اين شهر از حيث عدد زيادتر بفرمايد.

و از حيث حرمت و عظمت و آبرو، حرمت و عزتشان را افزون‌تر بفرمايد.

و توفيقاتشان را در تحصيل علوم دينيه بيشتر بفرمايد.

خدمت آن‌ها بودم، عرض كردم به آن‌ها، حالا به همه شما ميگويم: يك زيارت و يك توسل است، تعطيل نكنيد، همه زيارات امام زمان7 را بخوانيد، دعاي ندبهاش را بخوانيد، توسلی يه حضرت است، آن زيارت «سلام علي آل يس السلام عليك يا داعي الله و رباني آياته» [5] كل در جزء زيارات امامزمان7 مرحوم حاج شيخ عباس قمي رضوان الله عليه در مفاتيح نقل كرده و علامه مجلسي،

كه خدا را قسم ميدهم در اين شب جمعه، به ذات مقدسش، مطابق علم غير متناهيش، طبقات انوار را به روح مطهر اين پدر و اين پسر عطا بفرمايد.

شما قدر او را نميدانيد، يك كوهي است، پشتيبان شما اصفهاني‌ها، نميدانيد قبر و مرقد اين بزرگوار، منشا براي نزول خيرات و بركات است.

سه تا بچه نافهم، دهان آلوده، بي ادبي كنند روي جهالتشان، اعتناء نكنيد.

قد قيل ان الله ذو ولد   و قيل ان الرسول قد كهنا

ما نجي الله و الرسول معا   من لسان الوراء و كيف انا

لب بدگو نميتوان بستن   و از بد او نميتوان رستن

اعتنا نكنيد، اين بزرگوار حق عظيمي بر تمام شيعه جهان دارد، اين بزرگوار اخباري را كه پراكنده بود و در دسترس شيعه نبود، در مدت عمر كم، همه را جمع كرد، تا بعدا اگر خدا به خودش عمر داد، و اگر نه به محققين بعد، بيايند غصن و ثمين را جدا كنند. اجمالا چون وقت تنگ بود، چاره‌اي نديد، بايد همه را جمع كند و بعدا غربال كند، اگر بخواهد غربال كند، عمرض اقتضاء نميكند. به

اين علت، اين دائره المعارف را كه كتاب مستطاب «بحارالانوار» باشد، نوشت، و براي شيعه گذاشت.

خدايا به حرف حرف، بيست و پنج جلد بحار، طبقات انوارت را به روحش برسان.

اين بزرگوار در كتاب مستطاب «تحفه الزائر» نقل كرده و همچنين مرحوم حاجي نوري، خلاصه در كتب مزار است: «سلام علي آل يس السلام عليك يا داعي الله و رباني آياته» [6] اين زيارت را بخوانيد.

اين‌كه ميگويم بخوانيد، همين‌طوري روي هوي و بخار معده و خيال و توهم نميگويم، يك چيزي هست كه ميگويم. از كسي‌كه ماموريت از ساحت مباركش پيدا كرده است به يك واسطه، به خواندن اين، براي شما دارم نقل ميكنم. تعطيل نكنيد، روزهاي دوشنبه و پنجشنبه و جمعه بخوانيد.

آن توسلي كه مرحوم شيخ عباس، در ذيل توسلات نقل كردهاست: « سَلَامُ اللَّهِ الْكَامِلُ التَّامُّ الشَّامِلُ» [7] اين را برداريد بخوانيد، اين زيارت‌ها را، همه را بخوانيد.

اما آن‌كه شاهراه است، آن‌كه صراط مستقيم قوي، روشن، نزديك، اگر رساننده باشد به مقصود و كعبه محبوب، زود ميرساند، آن است كه الان دارم ميگويم: بايد محبت به امام زمان7 پيدا كنيد، بايد دوستش داشته باشيد. دوستي يك امر اختياري است الا در بعضي جاها. البته بعضي از دوستي‌ها هست كه اختياري نيست، دوستي ننه بچهاش را، اختياري نيست، دوستي بابا، بچهاش را، اختياري نيست. اما خيلي از دوستي‌ها هست كه به اختيار انسان است، ميتواند در خودش ايجاد كند و ميتواند از خودش دور كند. و لذا خداي متعال در قرآن امر به دوستي اولياء الله و به دشمني اعداء الله ميكند. پس معلوم ميشود كه حب و بغض تحت اختيار است كه متعلق امر و نهي شده است، شيء غير اختياري، نه متعلق امر و نهي ميشود و نه مورد قدح و مدح ميشود و نه حسن دارد و نه قبح دارد. تقبيح و تحسين ندارد، معلوم ميشود، حب و بغض، يك قسمت‌هائي از آن تحت اختيار است كه خدا امر كرده است، اختياري است. ميشود آدم خودش را بالاختيار دوست كسي كند، به تلقين نفس، القاء به فكر، هي خودش را نزديك كند، دوست كند با كسي.

اگر دوستي پيدا شد، شما را ميرساند، اگر علاقه پيدا شد، پشت كوه قاف هم كه باشد، شما را بالاخره ميكشاند و به محبوب ميرساند. حالا چطور برساند؟ قانون كلي ندارد. چطور برساند؟ راه اصولي كه تحت قانون و ضابطه بيايد ندارد. ميرسي، يا در خواب، يا در بيداري، يا به خودش يا به خواصش. بالاخره نشانه اين‌كه رفتي توي باغ، به دستت ميدهند عزيز من، و لو يك برگ سبز

باشد، و لو يك دانه گل باشد، و لو در باغ يك دانه ميوه باشد، به تو ميدهند و ميرسي. بايد به امام زمانت7 محبت پيدا كني، بايد او را دوست بداري، اگر دوست داشتي، صفحه وجودت عوض ميشود، اگر دوست داشتي، او را بزرگش ميكني. تو بچه‌ات را دوست ميداري، دلت ميخواهد توي هر مجلس، نام بچه‌ات برده شود، تعظيم از فرزندت شود، محمد تقي كچل را، مهندس بگويند و آقاي دكتر بگويند، دلت ميخواهد او بزرگ شود. در هر مجلسي دلت ميخواهد كارهاي برجسته بچه‌ات را به گوش مردم برساني، دلت ميخواهد، رتبه اداري او و توجهات مبادي عاليه را به او، گوشزد مردم كني، اين‌ها همه معلول محبت است.

اگر يك سر سوزن محبت به امام زمان7 پيدا كني، آب و نان از دهانت ميافتد، ذكر جلال و جمال و فضائل و كمالات و عظمت او از دهانت نميافتد.

يكي از آثار محبت اين است كه، آدم آثار محبوبش، شوون محبوبش را دوست ميدارد. مادرها، كت و شلوار بچه‌هايشان را به چشمشان ميكشند و ميبوسند، مخصوصا اگر بچهاش به سفر رفته باشد، كت و شلوار بچه را بر ميدارد، آن را تميز ميكند، اطو ميكند، تا ميكند، ماچش ميكند، توي بقچه ميگذارد. چون اين كت بچهاش است، بچهاش آن را ميپوشيده است. اين نشانه محبت است.

حب به شيء، مستلزم حب به آثار شيء است. اگر محبت به امام زمان7 پيدا كني، آن‌چه منسوب به امام زمان7 است، دوست ميداري، علماء را دوست ميداري، زيرا اين‌ها منسوب به دربار امام زمان7 هستند، آيات عظام، حجج اسلام، مدرسين والا مقام، طلاب و محصلين، اين‌ها همه آثار امام زمان7 هستند، همه از شوون آن بزرگوار هستند، اين‌ها را دوست ميداري.

شاعر ميگويد:

امر علي الديار، ديار سلمي　　　اقبل ذا الجدار و ذا الجدار

و ما حب الديار شغفن قلبي　　　و لكن حب من سكن الديار

ميگويد: به طرف خانه و محله و كوچه محبوب و معشوقم، «سلمي» ميروم، به خانه او ميرسم، سر به درش مي‌گذارم، دهان به ديوارش مينهم، در و ديوار خانه محبوب را ميبوسم و ميبويم. اين چيست؟ محبت به «سلمي» دارم، اين خانه «سلما» است، چون خانه محبوب من است، اين خانه را دوست ميدارم.

بابا آهن، توي بازار آهنگري، هزارها تن افتاده است، هيچ ديده‌ايد يك نفر برود آهن‌هاي توي بازار آهنگري را ببوسد؟ نخير. تخته در دكان نجار، خروارها افتاده است، هيچ ديده‌ايد كسي برود آن‌ها

را ببوسد؟ خير، ولي در حرم امام رضا7 را ميبوسند، آنجا هم تخته است، ولي آهن و فولاد را ميبوسند، ضريح مطهر حضرت معصومه3 را ميبوسند، چرا؟ چون منسوب به محبوبشان است، چون اين چسبيده به بدن محبوبشان است، آنجا با محبت به محبوب، در و ديوار را ميبوسند.

ديده گر بر در كنم ليلي بود   خاك اگر بر سر كنم ليلي بود

مجنون را ديدند، يك سگي را گرفته است و دارد ميبوسد، گفتند مجنون، چهارده قرن جلو افتادهاي، سگ بازي برای عصر اتم اروپا است، آنها سگها را ميبوسند و ميبويند و حمام ميبرند و شستشو ميدهند و در بغلشان ميخوابانند، چهارده قرن جلو افتادهاي، اين سگ چيست در بغل ميگيري؟ چرا آن را ميبوسي و ميبوئي؟ گفت: نميداني، من هر سگي را نميبوسم.

اين سگ فرخ رخ كهف من است   بلكه او هم درد و هم لهف من است

اين طلسم بسته مولاستی   اين پاسبان كوچه ليلاستی

اين، چون سگي است كه دور خيمه ليلي چرخ ميزند و پاس ميدهد، من آن را دوست ميدارم.

هرچه آثار منسوبه به محبوب است، محب آن را دوست خواهد داشت. دوستي به امام زمان7 پيدا كن. دوستي هم به لفظ نميشود، اين را بدانيد، ادعا خيلي ميكنند.

گفت كار با سعي است ني با ادعا   ليس للانسان الا ما سعي

هرچيزی نشاني دارد.

گواه عاشق صادق در آستين باشد.

هر چيزي، هر مدعائي، دليلي همراه دارد. آمدند پيش «شبلي» گفتند: دوستت ميداريم، ديد اينها دروغ ميگويند، از آن لوطيهاي چاخان كن هستند. ولي نميتواند منكر شود، نميتواند بگويد دروغ ميگوئيد، و تصديق كند. چند تا سنگ برداشت، محكم به بدن آنها زد، يك سنگ به كله آن يكي، يك سنگ به صورت آن ديگري زد، آنها ديدند، لاينقطع دارد سنگ ميزند. از جا بلند شدند و فرار كردند. همچنان كه پنجاه قدم دويدند، بلند شد گفت: اي كذابهاي دروغگو، ديديد شما دروغ ميگفتيد، اگر مرا دوست ميداشتيد، به يك ضربت سنگ از من دور نميشديد. رنج دوست، گنج است، زحمت دوست، رحمت است، كلفت دوست، الفت است. اينها دليل بر اين است كه دروغ ميگوئيد.

خلاصه بايد محبت به امام زمان7 پيدا كنيد، هيچ‌راهي، هيچ ذكر و وردي، هيچ طلسم و اسمي، بالاتر از آن‌چه گفتم، نيست. به جان خودش، اسهل الطرق، نزديك‌ترين راه براي رسيدن به درگاه و پيشگاه شاه عالم امكان، محبت به آن بزرگوار است، بايد مهربان و محب او شويد.

آن وقت، محبت هم آثار دارد، خيال نكنيد. گفت:

لي في محبتكم شهود اربع   و شهود كل قضيه اثنان

خفقان قلبي و افتراق مفاصلي   و دموع عيني و اضطراب جناني

مى‌گويد: عزيزم من تو را دوست ميدارم، چهار تا شاهد در دوستي تو دارم:

يكي دلتنگي من است، وقتي تو را نميبينم، دلم تنگ ميشود، دلم به خفقان ميرسد،

ديگري طپش قلب من است.

يكي رنگ زرد من است.

يكي اشك ديدگان من است.

اين‌ها نشانه‌هاي محبت من به تو است. آقا، نشانه دارد. محك بزن. يك طلائي كه پيش زرگرها ميبرند، اول محك ميزند ببيند چند عيار است؟ آيا تمام عيار است؟ ده عيار است؟ با سنگ امتحان معين ميكند اگر با سنگ نتوانست معين كند، توي ؟؟؟ 58 قلع ميبرد، اگر از قلع هم نتوانست معين كند، توي تيزاب ميبرد. سه امتحان ميكند، تا طلا را از مطلا جدا كند.

خودت را امتحان كن عزيزم، ببين راستي امام زمان7 را دوست ميداري يا به لفظ مثل من بدبخت ميگوئي. ديشب يك نشانه از محبت حضرت را گفتم: اگر محبت به حضرت داشته باشي، براي او اشك ميريزي، دنبال او ميروي، به سراغ او مي روي، اين سو و آن سو، از اين عالم و از آن عالم، از اين روحاني و از آن متقي، از آن ولی و از آن ؟؟؟ 58:54 هي ميپرسي، آقا به چه راهي مي‌شود تا به محبوب رسيد؟

عاقبت جوينده يابنده شود.

چه كنم دهانم بسته است، اين‌جا نميتوانم قصه‌هائي را بگويم.

گفت پيغمبر كه چون كوبي دري   عاقبت آيد برون ز آن در سري

«من قرع بابا و لج و ولج» [8] «من طلب شيئا وجد وجد» [9] بايد دنبال كرد، بايد محبت مستقر شود، بايد به پايه‌اي برسد كه در فراق او بسوزي و بنالي و اشك بريزي، در طلب حقيقيش بر بيائي، خسته و مانده نشوي.

كوه هر رنگ كه در راه بود   پيش مشتاق كم از كاه بود

فرهاد، شيرين را دوست ميدارد، حاضر شده است، ميخواهد كوه را از جا بكند، اين اثر محبت و نشانه محبت است. حوصله ميخواهد، صبر و شكيبائي ميخواهد، رنج راه، متحمل شدن ميخواهد، سوختن در فراق ميخواهد، دويدن اين سر و آن سر ميخواهد. اين‌ها نشانه‌هاي محبت است. اگر محب امام زمان باشي7، خدا مي‌داند، پسرت، پدرت، مادرت، همه از نظرت محو ميشود و او از نظرت محو نميشود. ذكر تو، او است، فكر تو، او است، اسم او ورد زبان تو است، تعظيم و تجليل او، شان و مقام تو است، هدف غائي و مقصد نهائي تو است. اين‌ها در تو هست، عزيزم؟ اگر هست من قربان خاك پايت، اگر هست و نرسيده‌اي و هيچ نفهميده‌اي، بر من لعنت كن.

اي مهر تو از روز ازل هم نفس ما   كوتاه ز دامان تو دست هوس ما

يابن العسكري7،

ما قافله كعبه عشقيم كه رفته است   سرتاسر آفاق صداي جرس ما

مولا7،

آن بلبل مستيم كه دور از رخ رويت   اين گلشن نيلوفري آمد قفس ما

يك درخواستي از تو داريم، پسر امام حسن عسكري7،

در طي اين شعر ميگويم، از زبان آن‌هائي كه دل به تو داده‌اند ميگويم:

آقا جان،

خواهيم به يك جرعه مي از خويش خلاصي

ما را از خودمان بكن، و به خودت بچسبان، فهميديد اهل دل و حال چه گفتم؟

خواهيم به يك جرعه مي از خويش خلاصي   از پير نباشد به جز اين ملتمس ما

شب جمعه، خانه خدا است، دل‌ها متوجه است. دو تا دعا از سوز سينه مي‌كنم، شما از سوز دل آمين بگوئيد. يك وقت ديديد اين دعاها به هدف اجابت رسيد، دعا براي خودتان است:

خدايا به مقام حبيبت خاتم الانبياء9، محبت امام زمان7 را در دل عالم و عامي و پير و برنا و صغير و كبير و زن و مرد امشب مجلس ما وارد بفرما.

خدايا به حبيبت خاتم الانبياء9، عشق امام زمان7 را با خون ما و با جان ما و با روان ما آميخته بفرما.

پسر عسكرى7،

داديم به يك جلوه رويت دل و دين را		تسليم تو كرديم همان را و همين را

من سير نخواهم شدن از وصل تو آري		لب تشنه قناعت نكند ماء معين را

آن‌كس كه نديده است، نميفهمد، آن‌كس كه ديده است، ديوانه شده است.

قربان خاک پايت بروم، قربان خاک زير پای اسب تو بروم، قربان خاک زير پای نوكرهايت بروم،

ميديد اگر لعل تو را چشم سليمان		ميداد در اول نظر از دست نگين را

اصل الاصول، جوهر الجواهر، عصاره همه مطالب يك كلمه است:

بايد به امام زمان7 محبت پيدا كنيد، بايد حب تو هم شديد بشود، خود محبت، راه‌ها را باز ميكند، خود محبت، تو را به او نزديك ميكند، محبت او را ميكشاند. عجيب است، چه كنم؟ وقت تنگ است، يك فردا شبي است كه من مزاحم شما هستم، بيائيد، قدري از وظايف عملي را به سمع مباركتان برسانم، تا ببينيم خدا چه تقديري كرده است، آيا باز به شما خواهيم رسيد؟ اگر رسيدم، شرح بيشتري خواهم داد. وظايف عملي را فردا شب خواهم گفت.

اصل الاصول همين است كه به شما عرض كردم، بايد دوست امام زمان7 بشويد و دوستي شما محكم شود و مستقر شود، شما را مى‌رساند، چون آن طرف هم دوست ميشود. نميدانيد اين آقا، چقدر آقائي دارد، چقدر لطف دارد، چقدر عاطفه دارد، شما را دوست ميدارد، و لو وقت گذشته، حالا بايد روضه بخوانم، ولي قصه را ميگويم. مخصوص به شما شيعه ايرانی، امام زمان7 به شما نظر محبت دارد، به همين شيعه. اين قصه به يك واسطه سند دارد، و آن واسطه استاد من، مرحوم آقا ميرزا مهدي اصفهاني اعلي الله مقامه الشريف است كه پريشب قصه تشرف خودش را خدمت امام زمان7 به عرض شما رساندم.

اين قصه را ايشان نقل كردند.

ايشان مدتي پيش مرحوم آيت الله آقا ميرزا حسين نائيني تلمذ ميكرده است و درس مى‌خوانده است، و مورد عنايت مرحوم ميرزاي نائيني بوده است. و ميرزاي نائيني، باطني هم داشته، غير از آن‌چه كه در ظاهرش نمايان بوده است، و از آن حالات باطنيش كمتر كسي اطلاع داشته است.

در آن جنگ بين المللى اول، كه نوع جوان‌هاى مجلس در دنيا نبودند و يادشان نمى‌آيد، دو مهمان ناخوانده از چپ و راست به ايران ريختند، اوضاع ايران در آن تاريخ خيلي متشنج شده بود، اصلا كشوري شده بود بي صاحب. از يك طرف روس‌ها ريختند و تصاحب كردند، از يك طرف ديگران ريختند و تصاحب كردند. يك وضع عجيبي بود. و مردم ايران مضطرب، منقلب، هيچ تكيه گاهي نداشتند.

مرحوم ميرزاي نائيني رحمه الله عليه شكايت زيادي از اين پيشامد ناهنجار به ساحت مقدس اميرالمومنين7 و سائر ائمه طاهرين: ميكرده است، مخصوصا به پيشگاه مبارك امام زمان7، شكايت‌هاي زيادي داشته است.

يابن العسكري7 ايران اين‌طور شده است، مردم بي سر و سامان شدند و بي پناه شدند، نظم نيست، امنيت نيست، چنين و چنان، به حضرت عرض ميكرده است. ميرزاي نائيني به محروم آقا ميرزا مهدي اصفهاني شاگردش فرموده بودند، ايشان به بنده فرمودند، من براي شما راوي دوم هستم، استاد من براي من راوي اول است، دو تا راوي بيشتر نيست.

به حق قرآن عظيم، قصد گمراه كردن شما را ندارم. اين‌چه رزالت و خباثت و ناجنسي است كه من بخواهم شما را گمراه كنم؟ اين چه شقاوتي است؟ مگر شمر باشد آدم، مگر عمر سعد باشد آدم. آن‌چه ميگويم از نظر هدايت، چيزهائي است كه پايه‌هايش قرص است، از فولاد ريخته شده است، اين قصه يك واسطه ميخورد، آن هم مردي كه صالح، متقي، به من كه محرم سرش بودم گفته است.

فرمود: ميرزاي نائيني گفت: من خيلي به حضرت حجت7 ناليدم. يك روز همين‌طوري كه متوسل شده بودم، بر من مكاشفه‌اي شد، حضرت را زيارت كردم، ديدم حضرت ايستادهاند، يك ديوار مرتفعي، ده متر، پانزده متر، بيست متر، مثل اين ديوار ايوان مثلا، سر به آسمان كشيده، حضرت را ديدم اين‌طوري كرده است. با اين انگشت به من اشاره كرد كه نگاه كن، من نگاه كردم. ديدم يك ديواري، سي يا چهل متر ارتفاع دارد و اين ديوار كج شده است. به دست من نگاه كنيد، چهار متر، پنج متر بالاي ديوار منحني شده است، عما قريب است كه ميافتد، به يك موئي بند است، اين ديوار چهل متري اين‌طور كج شده است. در قاعده ديوار، نيم متر كج است، در راس ديوار سه متر كج

است، و اين‌طوري كرده و با آن انگشتش هم به من اشاره ميكرد، كه نگاه كن. نگاه كردم، ديدم انگشت حضرت هم به طرف ديوار است.

اين آن است كه استاد من براي من نقل كرد، از زبان استاد خودم، مرحوم آقا ميرزا حسين نائيني اعلم علماي متاخر. همه علماي متاخر شاگردهای او هستند: آقاي شاهرودي، آقاي خوئي، مرحوم آقاي حكيم، همگي شاگردان آقاي نائيني بودند. و او هم سري است كه به شاگرد خاصش ميگويد.

گفت: ديدم اين‌طوري كردند، فرمودند: اين ديوار، ايران است، اين عين عبارت است كه استاد من گفت: كج ميشود، اما ما با انگشتمان نگهش داشتيم، نميگذاريم خراب بشود.

آن وقت اين عبارت را ايشان نقل كردند كه فرمودند: اين‌جا شيعه خانه ما است.

اين عين عبارتي است كه استاد من از ميرزا نقل كرده است، كه او گفته و از امام شنيده‌اند. فرمودند: اين‌جا شيعه خانه ما است، كج ميشود، اما نميگذاريم خراب بشود.

پس امام زمان7 به شما شيعيان لطف دارد، محبت دارد. شما هستيد كه دوره سال، حسين حسين7 ميگوئيد، شما هستيد كه پرچم‌هاي سياه و سبز يا اباعبدالله الحسين7 در بازارهايتان، روزها روضه ميخوانيد. بازار مسگرها يك دهه ميخواند، بازار زرگرها يك ده ميخواند، بازار نجارها يك دهه ميخواند. حسين7 را در دوره سال، توي بازارهايتان، نام مقدسش را پخش ميكنيد و بر وجود او گريه ميكنيد، شما هستيد كه ماه محرم و صفر به سينه ميزنيد كه كبود ميشود، با زنجير به پشت ميزنيد به طوري كه سياه ميشود. شما هستيد كه در راه روضه خواني امام حسين7، در راه زيارت امام حسين7 بذل مال ميكنيد، شما بذر وقت مى‌كنيد، شما هستيد كه در دو ماه جمادي الاولي و جمادي الثاني در خانه مادرش فاطمه زهراء3 ميرويد، برايش اشك ميريزيد. اين شعائر تشيع، در ايران است و حضرت شما را دوست ميدارد.

اين را گفتم براي آن‌كه قلبتان قدري نزديك‌تر شود. بدون همه چيز، شما را دوست ميدارد، واي به آن وقتي‌كه شما هم او را دوست داشته باشيد.

با اين‌كه اغلب ناآگاه هستيم، اغلب غافل هستيم از حضرتش، با اين‌كه چندان توجه آن‌طور كه بايد و شايد نداريم، مع ذلك، او در حق ما لطف دارد، او به بركت امام حسين7، به بركت مادرش فاطمه زهراء3، به بركت جدش اميرالمومنين7، در مناره‌هاي مساجد ايران است كه با كمال آزادي، «اشهد ان عليا ولي الله» گفته ميشود. شما هستيد كه اسم علي7 را بلند ميكنيد، اسم امام حسين7 را

بلند مي‌كنيد، اسم فاطمه زهراء3 را بلند ميكنيد. امام زمان7 روي اين جهات به شما محبت دارد. اگر محبت به آن بزرگوار داشته باشيد، به ذات خودش قسم است، لطفش ده برابر ميشود.

فردا شب بيائيد، من براي جمعيت نميگويم، براي آن‌كه عقده دلم را باز كرده باشم، شما برادران ديني و مذهبي را به حق و حقيقت رهنمائي كنم و بر اثر آزمايش‌ها و تجربه‌ها و گفتارهاي بزرگاني كه لنگر زمين بودند. به هوا حرف نمی‌زنم.روی بخار معده حرف نمی‌زنم، روي كتاب «طريق البكاء» از حفظ نكردهام، حرف بزنم، يك پايه و مايه‌اي دارد حرف‌هایی كه می‌گویم. بيائيد فردا شب، قدري از وظايفتان را كه معمول بداريد، بگويم.

اجمالا امشب ميگويم، بايد محبت امام زمان7 را به خود تلقين كنيد. اگر محبت امام زمان7 پيدا شد، آثارش اين است كه او را دائم بزرگ ميكنيد، در هر مجلسي اسم او را ميبريد، ذكر او را ميكنيد، نام او را به زبان جاري ميكنيد، فضائل او را ميگوئيد، يكي از آثارش سوختگي در فراق او است، اين‌ها آثار محبت است.

خدايا قسمت ميدهم به حق قرآن، همه جمعيت امشب مرا محب واقعي امام زمان7 بكن.

ديگر بس است، هم من خسته شدم، هم شما خسته شديد، خیلی هم پوزش مي طلبم، عذر ميخواهم، خدا شاهد است، دلم نميآيد اين حرف‌ها را به شما نگويم، دلم نميآيد، خودش هم گواه است. دلم ميخواهد تمام منبرهايم راجع به امام زمان7 باشد، دلم ميخواهد در تمام مجالس اسمش برده شود. مردم شيفته و فريفته‌اش بشوند.

اي آقايان محترم وعاظ اصفهان، اي آقايان محترم گويندگان، اي آقايان مبلغين و وعاظ و روضه خوان‌ها، از همه شما درخواست ميكنم، به اين غريب مظلوم، يعني امام زمان7 رحم كنيد، از همه ائمه: غريب‌تر است. نگذرد بر شما دهه‌اي جز آن‌كه دو منبر لااقل راجع به امام زمان7 برويد، نگذاريد اين اسم، خاموش شود، نگذاريد اين گوهر لالاي الهي پنهان بماند، به مردم بگوئيد، مجالس زنانه، مجالس مردانه. امروز در يك مجلسي به عنوان بازديد رفتم، آقايان محترم وعاظ و گويندگان تشريف داشتند، در منزل جناب آقاي ابن يمين. همين ايشان در چند شب پيش خواب ديده بودند كه هركس از در مسجد برون مي‌رود، يك چند تا دوش پر از آب است، ميرود زير آن دوش پاكيزه مي شود و بيرون ميرود، ايشان خواب ديده بودند. منزل ايشان رفته بودم بازديد. يك آقاي بزرگواري بر منبر بودند، اسم امام زمان7 را ميبردند، مردم را به نام حضرت حركت دادند. آن‌قدر خوشحال شدم، دعا كردم در حقش.

آقايان وعاظ و مبلغين، اسم اين بزرگوار را بيش از پيش به گوش مردم برسانيد، عظمتش را، جلالتش را، محبتش را در دل مردم وارد كنيد. والله و بالله العلي العظيم، خيرات و بركات خدا بر اين شهر بيشتر نازل خواهد شد. مطمئن باشيد هرچه بيشتر توسل به امام زمان7 بجوئيد و او را بزرگداشت بفرمائيد، خيرات زميني، بركات آسماني، رفاه اجتماعي، بيشتر به شما متوجه ميشود، ديگر بس است.

دو كلمه روضه بخوانم.

يابن العسكري7، هر جاي دنيا هستي، گوش فرا بده، ميخواهم روضه بخوانم، تو هم اشك بريز.

«قال انصبوني بنفسي و اتركوا حرمي قر ؟؟؟ 1:26» [10]

يابا عبدالله7،

اين‌ها را همه، به كنار قبرت برسان.

ابي عبدالله7 روي زمين افتاده است، خون از بدنش ميريزد، و رمق از اعضايش رفته است.

يك وقت شنيد، صداي هلهله لشكر بلند است، از صداي لشكر فضا پر شده است، صداي سم اسب‌ها بلند است. چشم‌هايش را باز كرد، ببيند چه خبر است.

من مي‌گويم، زن و مرد شب، جمعه است، بلند بناليد،

امام زمان7 شما هم اشك بريزيد.

نگاه كرد، ديد لشكر رو به خيمه‌ها ميرود.

اي واي،

ابي‌عبدالله7 زنده باشد، ببيند لشكر رو به ناموسش ميرود. آن رگ غيرت امام حسين7 به جنبش آمد، خواست از جا برخيزد و جلوي لشگر را بگيرد،

يا ابا عبدالله7،

ديد رمق به زانويش نمانده است، قوه به بازو نمانده است.

سخت‌ترين حالات امام حسين7 اين حالت است.

يك وقت صدا زد: اي لشگر، اگر دين نداريد، اگر از خدا نميترسيد، اگر از روز جزا نميهراسيد، در دنيا آزاد مرد باشيد، آزادمنش كار كنيد، شمر جلو آمد، گفت: چه ميگوئي پسر فاطمه3؟ فرمود: من با شما جنگ دارم، شما با من جنگ داريد، بي‌حيا لشكر، عيالم تقصير ندارد.

؟؟؟ 1:29:20 ليس عليهم

اقلا بيست نفر به وسيله من، از شما برادران ايماني و شما خواهران محترمات قرآنی، درخواست كرده‌اند براي گرفتاري‌ها و حاجت‌هاي شرعي ايشان، در خانه خدا برويم و از خدا رفع گرفتاري آن‌ها را بخواهيم.

بعضی‌ها بیمار دارند، بعضی‌ها گرفتاری‌های دیگر دارند، شب جمعه است، شب عبادت است، تو خانه خدا نشسته‌اید، ذکر امام زمان7 شده است، کم و بیش اشکی هم برای امام حسین7 ریخته شده است، موجبات اجابت دعوات فراهم شده است، خواسته اگر برای برادران ایمانی هم باشد، صد در صد مستجاب می‌شود، آقایان محترم یک آهنگ و با صدای بلند، که این اثری دارد در توجه قلبی شما، ده نوبت آیه مبارکه امن یجیب به منظور قضای حوائج برادرانی که التماس کرده‌اند از شما، یک حاجت هم من دارم و آن ظهور امام زمان7 و فرج آن حضرت است، شما هم در این حاجت با من شریک هستید، این را هم در نظر بگیرید، به منظور قضای این حوائج ده نوبت، آیه مبارکه را بلند و یک آهنگ بخوانید و بعد برویم در خانه خدا،

(بِسْمِ الله الرَّحْمنِ الرَّحيم)

(أَمَّنْ يُجيبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوء) [11]

دست‌ها را به گدایی در خانه خدا بلند کنید، امشب منادی ندا می‌کند:

هل من مستغفر، هل من تائب، آیا بنده گناهکاری است بیاید در خانه ما، آیا بنده‌ای است از ما درخواستی داشته باشد، و بیاید،

خدا یک مشت گدا هستیم، در خانه تو آمده‌ایم،

خدا من لئیم اگر این وقت شب پنج نفر در خانه‌ام بیایند، حاجتی از من بخواهند، اگر قدرت داشته باشم، ردشان نمی‌کنم، تو با کرمت، با احسانت، با بزرگیت، چطور این دست‌ها را می‌خواهی خالی برگردانی،

بحق القرآن العظیم و بحبیبک خاتم النبیین9 و بالائمه الطاهرین:

با حال استغاثه و با حال انابه و تضرع و زاری، خجالت نکشید،

ده مرتبه بلند:

یا الله